

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال ششم، دوره جدید، شماره هفدهم، پاییز ۱۳۹۳، ص ۱۹۳-۱۷۰

تحلیل معناشناختی واژگان حوزه معنایی «مرگ» در شعر لبید بن ربیعہ*

سید محمود میرزایی الحسینی

استادیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه لرستان

کبری خسروی

استادیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه لرستان

صبا نجم

دانش آموخته کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه لرستان

چکیده

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که ذهن انسان‌ها بویژه اندیشمندان و از جمله شاعران را به خود مشغول کرده مسأله «مرگ» است. در ادبیات عرب نیز شاعران قبل و بعد از اسلام دل مشغولی‌های فراوانی نسبت به مرگ داشتند که از بزرگترین رویداد زندگی بشری است. در این میان لبید بن ربیعہ شاعر عرب دوره جاهلی از جمله شاعرانی است که فراوان از مرگ سخن به میان آورده است؛ لذا با بررسی دقیق دیوان شعر او می‌توان گفت که «حوزه معنایی مرگ» یکی از حوزه‌های برجسته در شعر این شاعر مرگ اندیش است. در این مقاله تلاش شده است تا تمامی واژگان دال بر مرگ چون «الموت، المنیه، الحتف و الجمام» و... بر اساس فرهنگ لغت‌های معتبر چون «لسان العرب و معجم مقاییس اللغه» و... مورد بررسی قرار گیرد و دلالت‌های بافت مدارانه آن‌ها در دیوان شاعر واکاوی می‌گردد. در این مقاله درباره موضوع «نشان داری واژه‌ها» در حوزه معنایی مرگ بحث شد؛ چرا که طرح این مبحث به خوبی بیانگر توانمندی شاعر در واژه‌گزینی مناسب است.

کلمات کلیدی:

لبید بن ربیعہ، شعر جاهلی، حوزه معنایی، مرگ، نشان‌داری و بی‌نشانی واژگان.

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۳/۲۶ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۰۸/۲۰

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: mahmudalhosaini@gmail.com

۱-۱ تعریف مسأله

یکی از موضوعاتی که در مطالعات درون زبانی از اهمیتی ویژه برخوردار است، مسألهٔ حوزه‌های معنایی (semantic fields) است که با توجه به آرای هردر و هومبلت، از سوی گروهی از دانشمندان آلمانی و سوئیسی بویژه /یپسن و پورتسیگ در دو دههٔ دوم و سوم قرن بیستم معرفی شد و با آرای وایزگربر با عنوان نظریهٔ حوزه‌های معنایی یا نظریهٔ حوزه‌ای انسجام یافت. (صفوی، ۱۳۸۳ش: ۱۸۹-۱۹۰) نظریهٔ حوزهٔ معنایی به طور عمده از آنچه سوسور تحت عنوان «ارزش» مطرح می‌سازد، نشأت گرفته است. به اعتقاد سوسور، یک مهره شطرنج نه به علت کیفیت ذاتی (شکل، اندازه و...) بلکه به سبب عملکردش در ارتباط با مهره‌های دیگر، ارزش یک مهره شطرنج را داراست. وی معتقد است که ارزش یک نام از ارتباطش با مجموعه واژگان یک زبان معلوم می‌شود. برای نمونه کلمهٔ sheep (گوسفند) نسبت به واژهٔ فرانسوی mouton (گوسفند و گوشت گوسفند) از ارزش یکسانی برخوردار نیست؛ زیرا در انگلیسی واژهٔ mutton (گوشت گوسفند) نیز وجود دارد. در همین رابطه، صورت جمع در سنسکریت و فرانسه (یا انگلیس) ارزش‌هایی متفاوت دارند؛ زیرا در سنسکریت حالت سه‌گانه مفرد، تثنیه و جمع وجود دارد، در حالی که در فرانسه تنها از دو صورت مفرد و جمع استفاده می‌شود. (پالمر، ۱۳۷۴ش: ۱۲۴-۱۲۵)

حوزهٔ معنایی یا حوزهٔ قاموسی مجموعه کلماتی است که مفهوم آن‌ها با هم ارتباط دارد و معمولاً تحت یک لفظ عام جمع می‌شوند. نمونهٔ آن واژگان حوزهٔ معنایی رنگ‌ها در زبان عربی است که تحت اصطلاح عام «لون» (رنگ) واقع می‌گردند. /ولمن در این باره می‌گوید: «حوزهٔ معنایی، بخش متکاملی از عنصر واژگانی است که از حوزهٔ معینی از اندیشه سخن می‌گوید.» لیونز می‌گوید: «حوزهٔ معنایی، مجموعه‌ای جزئی از واژگان زبان است.» (به نقل از عمر، ۱۹۸۵م: ۷۹-۸۰) مفهوم این بیان این است که حوزهٔ معنایی دربرگیرندهٔ مجموعه‌ای کلان یا خرد از واژگانی است که متعلق به موضوعی خاص است. این نظریه با تکیه بر علم منطق تصریح می‌کند: «معانی به صورت جداگانه، یکی پس از دیگری در ذهن بوجود نمی‌آیند، بلکه برای درک آن‌ها باید هر معنی را به معنا یا معانی دیگر متصل کرد.» (حسام الدین، بی تا: ۹۹)

نظریه حوزه‌های معنایی نقشی بارز در حل آن دسته از مسائل زبانی داشته است که در برهه زمان نه چندان دور، دشوار و پیچیده به نظر می‌رسید؛ از جمله آن‌ها کشف شکاف‌هایی مبهم است که در درون حوزه معنایی است و این شکاف، شکاف کارکردی نامیده می‌شود؛ یعنی نبود کلمات مناسب برای بیان اندیشه‌ای معین یا تعبیر از یک چیز خاص و هم چنین وجود تقابل و اختلاف میان معانی زبانی حوزه معنایی واحد و رابطه آن‌ها با لفظ عامی که آن‌ها را دربرمی‌گیرد. (عبد الجلیل، ۲۰۰۱م: ۸۰) در کنار تریر و وایزگربر که بیشتر به مطالعه در زمانی حوزه‌های معنایی پرداخته‌اند، پورتسیگ توجه خود را به مطالعه همزمانی این حوزه‌ها معطوف داشت. وی دیدگاه خود را بر مبنای باهم‌آیی collocation یک اسم با یک فعل، یا یک اسم با یک صفت معرفی کرد و معتقد بود که در یک حوزه معنایی، پیوند معنایی بنیادینی میان واژه‌ها وجود دارد که به باهم‌آیی آن‌ها منجر می‌گردد. (صفوی، ۱۳۸۳ش: ۱۹۶)

«نشان‌داری از جمله مباحثی است که در نتیجه بحث درباره مؤلفه‌های معنایی مطرح می‌گردد.» (صفوی، ۱۳۸۶ش: ۲۴) به عنوان مثال «خندیدن» واژه‌ای بی‌نشان و ختشی است؛ ولی «نیشخند» (خنده از سر تمسخر) نشاندار و دارای بار معنایی منفی و خاصی است که با «لبخند» متفاوت است؛ لذا صاحب نظران معتقدند که «همه واژه‌ها به طور یکسان حامل ذهنیت و نگرش گوینده نیستند. برخی ختشی؛ یعنی خالی از معانی ضمنی و مفاهیم و ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی هستند و برخی دیگر حامل معانی ضمنی و ارزش‌گذارانه‌اند. بر این اساس، زبان‌شناسان واژه‌ها را به دو دسته «بی‌نشان» unmarked و «نشان‌دار» marked تقسیم کرده‌اند. (نقل از فتوحی، ۱۳۹۱ش: ۲۶۲) از این رو، یکی دیگر از مباحث مهم که هنگام بررسی واژگان یک حوزه معنایی باید به آن توجه داشت، مبحث مهم «نشان‌داری» واژگان است.

در بررسی متون ادبی که ویژگی منحصر بفرد آن‌ها معانی مجازی و ضمنی است، مطالعه و تحلیل حوزه‌های معنایی می‌تواند نقشی مؤثر در پی بردن به نظام فکری شاعر وادیب داشته باشد و در نهایت ناقدان ادبی را در تحلیل دقیق‌تر متون ادبی یاری نماید. همانند شعر لبید که سرشار از نکات حکمت‌آمیز درباره مسأله ناگزیر و قطعی مرگ است و تاکنون در این زمینه پژوهشی صورت نگرفته است. در این مقاله سعی شده است با توجه به بافت درون متنی حوزه معنایی، واژگان دال بر مرگ در شعر لبید بررسی و تحلیل گردد.

۱-۲ پیشینه تحقیق

درباره معاشناسی به عنوان یکی از مهمترین شاخه های زبان شناسی، کتاب ها و مقاله های فراوانی به زبان فارسی و عربی نوشته شده است. در این میان کتاب های مستقلی چون «علم الدلاله» نوشته دکتر احمد مختار عمر (۱۹۹۸م) و «علم الدلاله؛ أصوله ومباحثه فی التراث العربی» به قلم منقور عبدالجلیل (۲۰۰۱م) و دهها کتاب دیگر به رشته تحریر درآمده است. در درون معاشناسی، یکی از مباحث برجسته و مهم، مبحث «حوزه های معنایی» است که اکثر معاشناسان به تبیین و معرفی آن پرداخته اند.

یکی از ارزشمندترین پژوهش ها در حوزه ی «تحلیل معاشناختی مبتنی بر حوزه ی معنایی» کتابی است تحت عنوان «التحلیل الدلالی؛ إجراءاته و مناهجه» اثر دکتر کریم زکی حسان الدین» که به بررسی حوزه های معنایی انسان و حیوان پرداخته است. به عنوان مثال در حوزه ی معنایی انسان، «اعضای بدن انسان، و روابط فردی واجتماعی» را به طور مفصل مورد بحث و بررسی قرار داده است و به بیان معنای مجازی و کنایی هر یک از واژگان پرداخته است. با بررسی های گسترده در آثار و تحقیقات مکتوب و الکترونیکی مشخص گردید که در زمینه حوزه های معنایی در شعر جاهلی و بویژه شعر لبید بن ربیع، پژوهشی صورت نگرفته است. با توجه به اینکه در این پژوهش، مبنای تحلیل نظریه حوزه های معنایی بوده است و تحلیل مؤلفه ای جامعی از واژگان دال بر مرگ در شعر لبید ارائه شده و مبحث مهم نشاننداری و بی نشانی واژگانی در حوزه ی مذکور مد نظر قرار گرفته است؛ لذا می توان گفت که چنین نگاهی در تحلیل شعر عربی بدیع و نو به نظر می رسد گرچه خالی از نقد و اشکال نیست.

۲. نگاهی گذرا به زندگانی و شعر لبید بن ربیع

لبید فرزند ربیع عامری یکی از شعرای جاهلی و مخضرم و از اشراف، شجاعان و معمرین بود. کنیه او اباعقیل بود و به پدرش به سبب بخشش و کرمش ربیع گفته می شد که بنو أسد او را به قتل رساندند. مادرش تامره، دختر زنباع عبسیه، یکی از دختران جدیمه فرزند رواحه بود. تاریخ تولدش مجهول و یکی از موارد مورد اختلاف بین مورخان است. اگر اخبار آغانی را پی بگیریم، او در آخرین روزهای خلافت معاویه مرده است و عمرش ۱۴۵ سال بوده است و متوجه می شویم که او حدود ۵۳۴ م. متولد شده است؛ زیرا اصفهانی پی برده که این شاعر ۹۰ سال را در

دوره جاهلی و ۵۵ سال را در دوره اسلام زندگی کرده است. طبق آنچه در اخبار آمده است عمرش کمتر از ۱۱۰ سال نبوده است. (نورالدین، ۱۹۹۰م: ۲۷-۲۸) لبید شاعری است بدوی به دور از شهرها و تأثیر شهرنشینی. هنر وی در صداقت و صمیمیت و سادگی آمیخته با خشونت اوست که در تمام شعرش متجلی است. (فاخوری، ۱۳۶۱ش: ۱۴۲) درحقیقت، لبید اشعار فراوانی دارد که سرشار از معانی اسلامی و روح آرمانی اوست؛ بگونه‌ای که می‌توان شعر او را به دو بخش جاهلی و اسلامی تقسیم کرد. او در بخش جاهلی به سوی مدح و هجاء نمی‌رود، بلکه به شدت به آبا و اجداد خود و جوانمردیشان می‌بالد، به حدی خودبزرگ‌بین بود که در بین خانواده‌اش نظیری نداشت. اگر شعر دوره اسلامی او را بررسی نماییم، می‌بینیم که قرآن خواندن شاعر لفظش را پیراسته نموده و طراوت فراوانی به شعر او بخشیده است. (ضیف، ۱۴۳۱ق: ۹۱-۹۲)

لبید عمر طولانی کرد تا اینکه اسلام آورد. وی از بادیه به کوفه نقل مکان کرد و تا زمان مرگ در کوفه اقامت داشت. در آغاز حکومت معاویه از دنیا رفت و همچون زهیر بن ابی سلمی از زندگی آزرده خاطر بود:

ولقد سئمت من الحیاة وطولها وسؤال هذا الناس کیف لبید؟

راویان آورده اند که لبید در دوره اسلامی جز بیت زیر نسروده است:

الحمد لله إذ لم یأتني أجلي حتی کسبني من الإسلام سربالا

به اعتقاد بعضی از راویان بیت زیر را در دوره اسلامی سروده است:

ما عاتب الحرّ الکرم کنفسه والمرء یصلحه الجلیس الصالح

(ر.ک: البستانی، ۱۹۸۹م: ۱۴۵)

یکی از برجسته ترین موضوعات شعری در دیوان لبید بن ربیع سوگ سروده‌های او بویژه رثائیه‌هایش درباره برادرش «اربد» است. نگاه حکیمانه و خردمندانه لبید به انسان، زندگی و مرگ از وی شاعری حکیم به نمایش می‌گذارد: «لبید، واعظی است هدایتگر که با انواع امثال حکمت آمیز انسان را تسلّی می‌دهد، مصیبت‌های خود را با مصایب دیگران مقایسه می‌کند و بر این باور است که چرا باید در مقابل ناگواری‌ها جزع و فزع کرد؛ در حالی که سرنوشت همه مردم در این دنیا مرگ است؟»

فلا جزع أن فرّق الدهر بیننا فکلّ امرئ یوماً له الدهر فاجع

(همان: ۱۵۰)

۳. واژگان دالّ بر «مرگ» در شعر لبید بن ربیع

مرگ انسان، سنتی حتمی است که گریزی از آن نیست. مرگ اندیشی و مرگ هراسی از پدیده های شایع در اندیشه شاعران جاهلی بوده است. این شاعران با تعبیر و واژگانی متعدد دغدغه ها و دلمشغولی های خود را در قبال زندگی و مرگ بیان کرده اند. اوضاع زندگی شاعر و مسائل شخصی او همیشه در رویکرد و مضامین شعری وی تأثیر گذاشته است. لبید از جمله شاعرانی است که در محیط جنگ و تعصب جاهلی زیسته و عمری طولانی نیز داشته است. در طول روزگار با حوادث و مصایبی بزرگ؛ از جمله مرگ نزدیکان مواجه شده و موضوع مرگ را به عنوان قضا و قدری حتمی و ناگزیر پذیرفته است. اعتقاد به مرگ بر اندیشه و شعر وی سایه افکنده است و بخشی اعظم از شعر این شاعر صبعهٔ مرگ اندیشی و مرگ باوری دارد. با بررسی دقیق و مطالعات مکرر دیوان لبید تمامی واژگان حوزهٔ معنایی مرگ گردآوری کرده و مبنای تقدّم و تأخّر این واژگان صرفاً ترتیب الفبایی است.

الثَّلّ:

حروف «ثاء» و «لام» بر دو معنای متفاوت دلالت دارند: نخست به معنی «تجمّع» و دیگری به معنای «نابودی و ویرانی و خواری» است. در معنای نخست «الثَّلّه» به معنی «گلهٔ گوسفند» و در معنای دوم «ثَلّ» به معنی «ویرانی و هلاکت» آمده است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۳۶۷ و ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱: ۹۰)

واژهٔ «ثَلّ» یک بار در دیوان لبید و در باب فخر به کار رفته است:

فَصَلَقْنَا فِي مُرَادٍ صَلَقَةً وَ صُدَاءٍ، أَحَقَّتْهُمْ بِالثَّلِّ

(لبید بن ربیع، ۲۰۰۴م: ۹۵)

ترجمه: «در بین قبیله های مراد و صداء چنان فریاد کشیدیم، که آن ها را نابود گردانید. (این بیت اشاره به جنگ فیف الریح دارد که قبیله های بنی جعفی، سعد العشیره، مراد، صداء و نهد با هم متحد شدند.»

تعبیر «ثَلّ عرشه» (تاج و تختش از هم پاشیده شد)، ثَلّ بیته (خانه اش فرو ریخت) از تعبیر رایج در زبان عربی است و شاعر در این بیت «ثَلّ» را دربارهٔ قبایل دشمن به کار برده است و با تعبیر

«ثَلَّت القبائل»، از هم گسیختگی و نابودی قبایل را بیان می‌نماید. مهم‌ترین مؤلفه معنایی «ثَلَّت»، از هم گسیختگی است.

لیبید در این بیت با ذکر پیروزی‌های قبیله‌اش فخر فروشی کرده و اینکه فریاد آن‌ها در بین این قبایل به مرگ و نابودی آن‌ها منجر شده، غلو کرده است. در بیت مذکور «ثَلَّت» تداعی کننده هر دو معنای متفاوت «تجمّع و نابودی» است. شاعر با انتخاب این واژه به خوبی توانسته است، نخست از اتحاد قبایل برضد قبیله شاعر و سپس نابودی آن‌ها سخن به میان آورد و این خود نشان از «نشانداری» واژگان هم معنا در قاموس شعری شاعر است؛ یعنی اینکه شاعر با انتخاب یک واژه از میان چندین واژه هم معنا (مترادف) به یک واژه بار معنایی خاصی داده است که متناسب با بافت موقعیتی و شرایط حاکم بر متن است.

الثَّوَاء:

حروف «ثاء»، «واو» و «باء» بر معنای «اقامت کردن» دلالت دارند. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۳۹۳) اما به معنای «هلاکت» نیز به کار رفته است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴: ۱۲۶) این لفظ یکبار در دیوان لیبید در موقعیت رثای برادرش «اربید» آمده است:

(لیبید بن ربیعہ، ۲۰۰۴م: ۳۵)

ترجمه: «اربید خوش آرמיד؛ ولی دردمند و آزرده نشد درحالی که فقدانش دردمندمان کرد.» شاعر در اینجا با حالت تحسر و تأثر از مردن برادرش حرف می‌زند که /اربید در خاک آرמיד درحالی که دردمند نشد؛ یعنی به واسطه بیماری نمرد. اما مرگش برای دیگران ناراحت کننده بود. شاید منظور شاعر این باشد که برادرش مثل او به خاطر داغ برادر، دردمند نشد. در این بیت «ثوی» از میان سایر واژگان مترادف «موت» گزینش شده است و مؤلفه معنایی برجسته و شاخص آن «آرامش» است که با اصل معنای آن؛ یعنی «اقامت و ماندگاری» تناسب دارد.

الحَتَف:

از حروف «حاء»، «تاء» و «فاء» فعلی ساخته نشده است. «حتف» با جمع «حتوف» به معنی «هلاکت» است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۱۳۵ و ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ۳۸) تعبیر «مات فلان حتف أنفه» (فلانی به مرگ طبیعی بدون ضربه و قتل از دنیا رفت) فراوان به کار می‌رود. (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۱۹۳) لذا عرب‌ها بر این باورند که انسان اگر کشته شود روحش از

نقطه‌ای که بر آن ضربه وارد می‌شود به پرواز در می‌آید و اگر بدون قتل و خونریزی بمیرد روحش از بینی یا دهان او خارج می‌شود. از این روی می‌گفتند: مات فلان حتف أنفه أو حتف فیه. (انیس و دیگران، ۱۳۷۴ ش: ۱۵۴) این واژه سه بار در شعر لبید به کار رفته که یکبار به صورت مفرد و دوبار به صورت جمع به کار رفته است:

أخشى على أريد الخُوفَ و لا أرهبُ نوءَ السَّمَاكِ و الأسدِ

(لبیدبن ربیعہ، ۲۰۰۴م: ۳۴)

ترجمه: «از علل و اسباب مرگ نگران اربد بودم و از افول ستارگان (سماک رامج و اعزل) و برج اسد بیمناک نبودم.»

در این بیت «حتوف» به معنی علل و عوامل مرگ به کار رفته است. شاعر در این بیت بیان می‌کند که مرگ امری حتمی است؛ ولی چگونگی فرارسیدن آن برای انسان قابل پیش بینی نیست و نیز هرچند انسان از مهلکه‌ها دوری کند، به طریقی دیگر مرگش فرا می‌رسد.

و جزورٍ أيسارٍ دَعَوْتُ لِحَتْفِهَا بِمَعَالِقِ مُتَشَابِهٍ أَجْسَامِهَا

(همان: ۱۱۵)

ترجمه: «چه بسیار گوسفندان و شتران قربانی که آن‌ها را برای ذبح کردن طلب کردم با تیرهایی همسان.»

در این بیت واژه «حتف» در سیاق مهمان نوازی و فخر استفاده شده است. این لفظ در اینجا به معنای کشتن و ذبح کردن است که به قربانی کردن شتر و گوسفند برای مهمانان و خصلت شایستهٔ مهمان نوازی اشاره دارد.

لِتَذُوذُهُنَّ وَ أَيْقَنْتَ إِنْ لَمْ تَذُدْ أَنْ قَدْ أَحَمَّ مَعَ الْحُتُوفِ جَمَائِمُهَا

(همان: ۱۱۳)

ترجمه: «گاو وحشی برگشت و حمله کرد تا آن سگان را براند و یقین داشت که اگر آن‌ها را نراند قضا و قدر مرگش از میان مرگ‌ها فرا رسیده است.»

لبید در اینجا واژه «حتف» را در وصف ماده گاو به کار برده است. وی علاوه بر وصف، اهمیت دفاع از خود در مقابل دشمن را بیان می‌کند که اگر شجاعانه از خود دفاع نکنیم مرگ ما حتمی است.

الْحِمَام:

«حِمَام» به معنای قضا و قدر مرگ است. (أنیس و دیگران، ۱۳۷۴ش: ۲۰۰) این واژه در معنای هر چیز ضایع شده آمده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۱۵۹) واژه «حِمَام» دو بار در دیوان لبید و در معنای مرگ به کار رفته است:

تَرَاکَ أَمَکِنَةً إِذَا لَمْ أَرْضَها أَوْ یَعْتَلِقُ بَعْضَ النِّفُوسِ حِمَامِها

(لبید بن ربیعہ، ۲۰۰۴م: ۱۱۳)

ترجمه: « من بسیار ترک کننده مکان‌هایی هستم وقتی که آن‌ها را نپسندم، یا مرگم فرارسد و امانم ندهد.»

شاعر در اینجا بیان می‌کند که اهل یک‌جانشینی نیست و در پی رسیدن به آسایش و راحتی از مکانی به مکان دیگر کوچ می‌کند و انسان باید با عزت نفس از جایگاه پست به جایگاه شایسته برسد و در این راه هیچ چیز جز مرگ نمی‌تواند مانع وی شود. در این بیت منظور از «بعض النفوس» خود شاعر است. (الزوزنی، ۱۴۰۵ق: ۱۰۹) واژه «حِمَام» در موقعیت فخر فروشی شاعر بیان شده و مفاد بیت این است که جز قضا و قدر چیزی شاعر را از دستیابی به هدف خود باز نمی‌دارد. شاعر در جای دیگر در سیاق وصف گاو وحشی می‌گوید:

لِئَذُوذُهُنَّ وَ أَيْقَنْتَ إِنْ لَمْ تَدُدْ أَنْ قَدْ أَحَمَّ مِنَ الخُتُوفِ حِمَامِها

(لبید بن ربیعہ، ۲۰۰۴م: ۱۱۳)

از دو بیت مذکور در می‌یابیم که در دو تعبیر ادبی «اعتلق الحمام بعض النفوس» و «قد أحَمَّ الحمام» میان واژگان، رابطه معنایی «باهم آیی» ایجاد شده و محور معنایی مشترک در هر دو تعبیر «پیوند عمیق و ناگسستنی» میان انسان و مرگ است.

الخَبَال:

حروف «حاء»، «باء» و «لام» در اصل بر تباه شدن اندام‌های بدن دلالت دارند. در عربی به کسی که دستش قطع شده و از کار افتاده، می‌گویند: «خبلت یدُهُ» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۲۴۲) واژه «خبل» دستخوش تحول معنایی شده و به معنای «جنون» به کار رفته است. (همان: ۲۴۲) این واژه یکبار در دیوان لبید استفاده شده است:

وَ فَنَاهُ تَبَغِي بَحْرَةَ عَهْدًا مِنْ ضُبُوحِ فَنَى عَلَيْهِ الخَبَالُ

(لبید بن ربیعہ، ۲۰۰۴م: ۸۱)

ترجمه: «او گاوی وحشی که از بچگی در سرزمین حربه زندگی گذرانده است، نابودی و هلاکت، او را دنبال کرده است.»

لبید در این بیت بر حتمیت و مقدر بودن مرگ برای همهٔ موجودات تأکید می‌کند و بر این باور است که هر موجود از وقتی که متولد می‌شود، مرگ نیز همزاد اوست و سرانجام در وقتی معین به سراغش می‌آید. در تعبیر ادبی «قَفَى عَلَيْهِ الْخَبَالُ» (مرگ او را دنبال کرد)، شاعر به مرگ شخصیت بخشیده و با فعل «قَفَى» (که از قفا به معنی پس گردن گرفته شده است) به حضور پررنگ مرگ در زندگی اشاره می‌کند.

العَطَب:

«عَطَب» به معنای هلاک و نابودی است و برای انسان و غیر انسان به کار می‌رود. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۶۱۰) این واژه سه بار در دیوان لبید به کار رفته است:

فَاخْتَارَ مِنْهَا مِثْلَ الْحَرِيدَةِ لَا تَأْمُنُ مِنْهُ الْحِدَارُ وَالْعَطَبَا

(لبید بن ربیع، ۲۰۰۴م: ۱۶)

ترجمه: «از آن دو (ماده الاغ) یکی را که به مروارید ناسفته و بی همتا می‌مانست برگزید و از بیم مردن و هلاکت او به دست روزگار ایمن نبود.»

از نمونه‌های کاربرد «عطب» در شعر لبید در وصف الاغ آمده است. شاعر در اینجا با تمثیل «مروارید دست نخورده» بیان می‌کند که هرچیزی هرچند و هر کجا نماند باشد، از هلاکت در امان نیست و درحقیقت زوال و نابودی تمام موجودات را یادآوری می‌کند. لبید در بیتی دیگر «عَطَب» را به عنوان صفت در وصف شتر به کار برده و ناقه‌اش را به گاوی وحشی تشبیه کرده که در پی بچه اش می‌گردد و نمی‌داند که به هلاکت رسیده است:

كَأَنَّهَا بِالْغُمَيْرِ مُرِيَّةٌ تَبْعِي بِكُنْثَمَانَ حُودِرًا عَطَبَا

(همان: ۱۶)

ترجمه: «گویا این شتر در سرزمین غمیر به گاوی وحشی می‌ماند که در دره کثمان در پی بچه تلف شده اش می‌گردد.»

شاعر در بیتی دیگر علاوه بر بیان گریزناپذیری مرگ، تأکید می‌کند که هرکس به مرگ ایمان داشته باشد، هیچ گاه به هنگام داغ نزدیکان تسلیم یأس و بی‌قراری نمی‌شود.

فَهَوَّنَ مَا أَلْفَىٰ وَإِنْ كُنْتُ مُثْبِتًا يَقِينِي بَأَنَّ لَا حَيَّ يَنْجُو مِنَ الْعَطَبِ

(همان: ۱۹)

ترجمه: «آنچه با آن روبرو شدم مرگ را برایم آسان کرد، هرچند یقین داشتم که هیچ زنده‌ای از مرگ نجات پیدا نمی‌کند.»

الفُود و الفَید:

«فاء»، «یاء» و «دال» به معنی «مردن» به کار رفته است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ۳۴۰ و ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴: ۶۳) این واژه در دیوان لبید یکبار در سیاق مدح و یکبار هم در باب رثا به کار رفته است:

وَمَنْ فَاذٍ مِنْ إِخْوَانِهِمْ وَبَنِيهِمْ
كُھُولٌ وَ شُبَّانٌ كَجَنَّةِ عَبْقَرٍ
مَضَوْا سَلْفًا قَصْدُ السَّبِيلِ عَلَيْهِمْ
بَهِيٍّ مِنَ السُّلَافِ لَيْسَ بِحَيِّدَرٍ

(لبید بن ربیع، ۲۰۰۴م: ۴۶)

ترجمه: «و هرکدام از برادران و فرزندانشان که مرده‌اند، میانسالان و جوانانی همچون جنیان عبقری بودند. اینان پیشاپیش رفتند و مرگ آهنگ سوی آنان آمد، درحالی که خوبرو و زیبا بودند و زشت و ناپسند نبودند.»

لبید در اینجا علاوه بر تمجید درگذشتگان، به قدرت و فراگیری مرگ و همچنین ضعف انسان-ها در مقابل مرگ - هر چند قوی و شایسته باشند- اشاره می‌کند.

رَعَى خَزَاتِ الْمَلِكِ عَشْرِينَ حِجَّةً
و عَشْرِينَ، حَتَّى فَاذٍ وَ الشَّيْبِ شَامِلٌ

(همان: ۸۹)

ترجمه: «تاج پادشاهی را مدت چهل سال حفظ کرد تا اینکه در حالی که پیری او را فرا گرفته بود از دنیا رفت.»

لبید در این بیت واژه «فاد» را در رثای نعمان بن منذر استفاده کرده است و این نکته را گوشزد می‌نماید که حتی پادشاهان و قدرتمندان گریزی از مرگ ندارند و هرچند عمر طولانی داشته باشند. این پیری است که با قدرت فراگیر خود انسان را به کام مرگ می‌کشاند. با توجه به اینکه «فاد» در اصل به معنی «خرامیدن و با ناز راه رفتن» به کار رفته است: «فاد فلان: تبختر»، در می‌یابیم که «فاد» درباره مرگ کسانی به کار می‌رود که در زندگی، سرشار از غرور و مستی و سرزندگی بوده‌اند؛ لذا می‌بینیم که شاعر به خوبی فعل «فاد» را درباره «إخوان و بنین» در حالت

میانسالی و جوانی، و در بیتی دیگر این فعل را دربارهٔ نعمان بن منذر، به کار برده است. پیام اصلی شاعر این است که نهایت خرامیدن، سرزندگی و نشاط، مردن است و بس.

الفَقْد:

حروف «فاء»، «قاف»، و «دال» در اصل بر معنای «از دست رفتن و ضایع شدن» اطلاق می‌شود؛ مانند «فقدت الشيء فقدًا» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴: ۴۴۳) «فقد» عدم چیزی پس از وجود آن است و آن از عدم خاص‌تر است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۶۴۱) این واژه چهار بار در دیوان لبید به کار رفته است:

وَ أَتَيْتُ مِنْ فَقْدِ ابْنِ عَمِّ وَ خُلَّةٍ
وَ فَارَقْتُ مِنْ عَمِّ كَرِيمٍ وَ مِنْ أَبِ

(لبید بن ربیع، ۲۰۰۴م: ۱۹)

ترجمه: «با از دست دادن پسر عمو و دوستم خصال نیکوی آنان را بیان کردم و از عموی بخشنده و بزرگوار و پدرم جدا شدم.»

شاعر در این بیت واژه «فقد» را در سیاق حسرت و زاری برای از دست دادن نزدیکان به کار برده است. لبید در اینجا از عزیزان و نزدیکان خود نام می‌برد و لفظ «فقد» را برگزیده می‌گزیند؛ زیرا بر برگشت ناپذیری و حسرت دلالت می‌کند. شاعر در جایی دیگر می‌گوید:

فَبَرِي عِظَامِي بَعْدَ حَمِي فَقْدُهُمْ
وَ الدَّهْرُ إِنْ عَاتَبْتُ لَيْسَ مُعْتَبِرٍ

(همان: ۲۶)

ترجمه: «فقدان آن‌ها، استخوان‌هایم را پس از گوشت بدنم تراش داد (مرا سخت نحیف کرد) و روزگار-هرچند ملامتش کنم- مرا آرام نمی‌کند.»

نکته قابل توجه در این بیت این است که شاعر واژه «فقد» را در مقام فاعل فعل «بری» نشانده است و این خود حکایت از تأثیر عمیق فقدان عزیزان در وجود شاعر دارد.

مِنْ فَقْدِ مَوْلَى تَصَوَّرَ الْحَيَّ جَفْنَتُهُ
أَوْ زُرَّةِ مَالٍ وَ زُرَّةِ الْمَالِ يُجْتَبَرُ

(همان: ۳۸)

ترجمه: «به سبب فقدان سروری که مهمان نوازش مردمان را دربارهٔ خود جمع می‌کرد یا از دست دادن ثروت (با گرفتاری‌هایی فراوان دست و پنجه نرم کرده‌ام)؛ ولی مصیبت از دست دادن ثروت جبران می‌شود.»

شاعر در اینجا می‌گوید که ثروت، جبران‌پذیر است و جان آدمی جبران‌ناپذیر. وی با این گفته در واقع بی‌ارزشی دنیا و حتمیت مرگ را بیان می‌کند.

علی حین من تلبث علیه ذنوبه

یجد ففدها، و فی الذناب تداثر

(همان: ۴۲)

ترجمه: « حال آنکه هرکس سالها دلو پرش همراه او باشد، روزی آن را از دست می‌دهد و دلوها پوسیده شوند.»

این بیت از ابیات قصیده‌ای است که لبید در آن به نیکی‌های خود در حق عمویش ابوبراء اشاره می‌کند و از رفتار ناپسند عمویش در حق همسایه شاعر خشمگین می‌شود.

الفقدان:

از دیگر واژه‌های دال بر مرگ در دیوان لبید «فقدان» از ریشه «فقد» است که دو بار مشاهده شده است:

إِنَّ الرِّزْيَةَ لَا رِزْيَةَ مِثْلَهَا

فقدان كل أخ كضوء الكوكب

(همان: ۲۵ و ۲۶)

ترجمه: «هیچ مصیبت و پیشامدی مثل مصیبت از دست دادن برادر نیست. فقدان برادر چون از دست دادن نور ستاره است.»

لبید در اینجا بر مرگ برادر خود حسرت می‌خورد و تحسر و ناراحتی خود را با واژه فقدان بیان می‌کند و با تأکید زیاد و تکرار واژه «رزیه» شدت مصیبت و ناراحتی خود را بیان می‌کند.

الفاقد:

فاقد؛ یعنی زنی که فرزند یا همسرش را از دست داده، و جمع آن فواقد است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴: ۴۴۳) لفظ فاقد یکبار در دیوان لبید در معنای فقید و مرده در وصف شتری که بچه‌اش را از دست داده، به کار رفته است:

بأنت إلى ذف أرطاة تحفره

في نفسها من حبيب فاقد ذكر

(لبیدبن ربیع، ۲۰۰۴م: ۴۰)

ترجمه: «ناقه بزرگ در کنار درختی بیتوته کرد که در آن گودالی ساخته بود و در دلش از دوست مرده‌اش یاد می‌کرد.»

الفقید:

«فقید» به معنای «از دست رفته» است و «أفقدته الله إياه»؛ یعنی خداوند او را نیست و نابود کرد. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ۳۳۷) فقید به معنای مفقود نیز به کار رفته است. این واژه در رثای اربد برادر شاعر به کار رفته است که شرح آن را در باب کلمه «ثوی» آوردیم.

فَتَوَى و لَمْ يُوجَع و لَمْ
يُوصَب و كَانَ هُوَ الْفَقِيدَا

(لبیدبن ربیع، ۲۰۰۴م: ۳۵)

الفناء و الإفناء:

«فناء» ضد بقاء و جاودانگی است. فَنَى، يَفْنَى، فَنَاءٌ؛ یعنی سالخورده و ناتوان شد و در شرف مرگ قرار گرفت. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۱۶۴) «فناء» در معنای «بر باد رفتن» و «از هستی ساقط شدن» نیز بیان شده است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴: ۴۵۳) این واژه در دیوان لبید نیز در معنای نابودی و هلاکت به کار رفته است:

وَأَفْنَى بَنَاتُ الدَّهْرِ أَرَابَ نَاعِطٍ
بِمَسْمَعِ دُونَ السَّمَاءِ وَ مَنْظَرٍ

(لبیدبن ربیع، ۲۰۰۴م: ۴۶)

ترجمه: «حوادث روزگار و مصائب صاحبان قصر ناعط را در مقابل چشم و گوش مردمان در زیر این آسمان، محو و نابود کرد.»

شاعر در اینجا از قدرت و عظمت مرگ و ناتوانی و ضعف انسان‌ها در برابر آن سخن می‌گوید و همچنین بار دیگر به قدرت فراگیر مرگ اشاره می‌نماید که حتی صاحبان قصرهای بلند و محکم؛ همچون صاحبان قصر ناعط در مقابل حوادث روزگار نابود و هلاک می‌گردند.

حَبَائِلُهُ مَبْثُوثَةٌ بِسَبِيلِهِ
وَ يَفْنَى إِذَا مَا أَخْطَأَتْهُ الْحَبَائِلُ

(همان: ۸۴)

ترجمه: «دام‌های مرگ بر سر راه انسان پراکنده‌اند و چون انسان از دام مرگ رهایی یابد، پیر و فرسوده می‌گردد.»

در این بیت از تعبیر «حبال الموت» استفاده شده است و مترادف (هم معنایی) واژه «یفنی» با «يَهْرَم» (پیر شدن) بیان‌کننده آن است که انسان جاودانه نیست و دام مرگ بر سر راه انسان تنیده شده و تیر مرگ به قول شاعر خطا نمی‌رود. (إِنَّ الْمَنَايَا لَا تَطِيشُ سَهَامَهَا)

المَوْت:

حروف «میم»، «واو» و «تاء» در اصل بر «از بین رفتن قدرت و توان» یک چیز دلالت می‌کنند؛ لذا «موت» ضد «حیات» است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵: ۲۸۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۹۱) این لفظ دو بار در دیوان لبید در باب مرگ انسان ذکر شده است:

فَإِنْ تَقْبَلُوا الْمَعْرُوفَ نَصِيرًا لِحَقِّكُمْ
وَلَنْ يَعْدَمَ الْمَعْرُوفُ خُفًا وَ مَنَسِمًا
و إِلَّا فَمَا بِالْمَوْتِ ضُرٌّ لِأَهْلِهِ
و لَمْ يُقِ هَذَا الدَّهْرُ فِي الْعَيْشِ مَنَدَمًا

(لبید بن ربیعہ، ۲۰۰۴م: ۱۲۷)

ترجمه: «اگر کار نیک (صلح) را بپذیرید به سبب حق شما شکیبایی می‌ورزیم و هرگز عمل نیک کسی که در راه آن گام برمی‌دارد بر باد نمی‌رود. اگر تن به صلح ندهید بدانید که مرگ زیانبار نیست؛ چرا که روزگار چیزی را برای پشیمانی باقی نمی‌گذارد.»

شاعر در اینجا در سیاق فخر، انسان را به صلح و دوستی فرا می‌خواند.

وَ حَازِرْتُ بَعْدَ الْمَوْتِ، يَوْمَ تَشِينُ أَسْمَاءُ الْجَيْنَا

(همان: ۱۳۸)

ترجمه: «بعد از مرگم از روزی می‌ترسم که اسماء پیشانی‌اش را (برای من) خراش دهد.» شاعر در این بیت نسبت به روزی که بمیرد و دخترش اسماء از ناراحتی صورت خود را زخم کند، اظهار نگرانی و اندوه می‌کند.

المَمَات:

از دیگر واژه‌های خویشاوند مرگ واژه «ممات» است که در دیوان لبید یکبار در سیاق فخر به کار رفته است:

و النَّيْبُ، إِنْ نَعَزُ مَيِّ رَمَّةً خَلْقًا
بَعْدَ الْمَمَاتِ، فَإِنِّي كُنْتُ أَتَيْرُ

(همان: ۳۸)

ترجمه: «اگر شترانم پس از مرگ من سر قبرم بیابند که استخوان‌های پوسیده‌ام را بخورند، جای شگفتی نیست؛ زیرا من در طول زندگی‌ام از آن‌ها انتقام گرفته‌ام. (یعنی آن‌ها برای مهمانی سربریده‌ام)»

لبید در اینجا به ارزش والای اخلاقی در جامعه جاهلی؛ یعنی مهمان نوازی و قربانی کردن شتر برای دیگران اشاره می‌کند.

الْمَنِيَّةُ:

حروف «میم»، «نون» و «یاء» دراصل بر «اندازه گرفتن و ارزیابی کردن کسی یا چیزی» دلالت می‌کند. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵: ۲۷۶) «مَنِيَّةٌ» به معنای مرگ و جمع آن منایا است؛ چون در وقت خاصی مقدر می‌شود. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۲۹۲). واژه «منیه» شش بار در دیوان لیبید ذکر شده است:

فَأَيُّ أَوَانٍ لَا تَجْنِي مَنِيَّتِي بَقْصِدِ مِنَ الْمَعْرُوفِ لَا أَتَعَجَّبِ

(لیبید بن ربیعہ، ۲۰۰۴م: ۲۰)

ترجمه: «هنگامی که مرگ من با قصد و آهنگ شناخته شده خود به سراغم نمی‌آید شگفت زده نمی‌شوم. (چرا که از کاری که بر سر نزدیکان و دوستانم آورده، نیک باخبرم.)»
شاعر علاوه بر اینکه ایمان قوی خویش به مرگ را اعلام می‌کند، مردم را به عبرت گرفتن از مرگ دیگران دعوت می‌کند.

طَوْنُهُ الْمَنَايَا فَوْقَ جَرْدَاءِ شَطْبَةٍ تَدْفُ دَفِيفَ الرَّائِحِ الْمَتَمَطَّرِ

(همان: ۴۵)

ترجمه: «بر پشت اسبی کوتاه موی و بلند قامت، مرگ طومار عمرش را درهم پیچید. اسبی که همچون پرندۀ‌ای که شتابان از باران تند می‌گریزد تند و سریع حرکت می‌کرد.»
این بیت در ادامه ابیاتی آمده است که دربارهٔ از دست رفتن اقوام شاعر صحبت به میان می‌آید. پدر اربد پیروزمندانه از جنگ برمی‌گردد؛ ولی از نبرد با مرگ شکست می‌خورد و بطور ناگهانی بر پشت اسبی تندرو، مرگش فرا می‌رسد. این بیان، گویای گریزناپذیری آدمی از مرگ است.

أَلَيْسَ وَرَائِي، إِنْ تَرَأَيْتَ مَنِيَّتِي لُزُومَ الْعَصَا تُحْنِي عَلَيْهَا الْأَصَابِعُ

(لیبید بن ربیعہ، ۲۰۰۴م: ۵۷)

ترجمه: «آیا هر چند که مرگ دیر به سراغم بیاید در مقابلم پیری و سالخوردگی نیست و اینکه باید انگشتانم بر روی عصا خم گردد؟»

لیبید در این بیت که در رثای «اربد» سروده بار دیگر از گریزناپذیری مرگ سخن می‌گوید و تعبیراتی چون «لزوم العصا»، «تراخی المنیه» و «تحنی علیها الأصابع» همگی دلالتگر وقوع قطعی و حتمی پیری و سپس مرگ هستند. شاعر این موضوع را در بیتی دیگر به بیانی زیباتر گوشزد می‌کند:

فَلَا تَبْعَدَنَّ إِنَّ الْمَنِيَّةَ مَوْعِدٌ عَلَيْكَ فَدَانٍ لِلطَّلُوعِ وَ طَالِعٌ

(همان: ۵۷)

ترجمه: «از گزند و هلاکت در امان باشی! بی شک مرگ، حتمی است و دیر یا زود سر می‌رسد.»

لَعَمْرِكَ مَا تَدْرِي الضَّوَارِبُ بِالْحَصَى وَ لَا زَاجِرَاتُ الطَّيْرِ مَا اللَّهُ صَانِعٌ
سَلُوهُنَّ إِنْ كَدَّبْتُمُوْنِي مَتَى الْفَتَى يَدُوْقُ الْمَنِيَا أَوْ مَتَى الْعَيْثُ وَقَعُ؟

(همان: ۵۷)

ترجمه: «به جان تو سوگوئد! آنانی که سنگ‌ها را به هم می‌زنند و پرندگان را پر می‌زنند (پیشگویی می‌کنند) نمی‌دانند که خداوند چه کار می‌کند. اگر مرا دروغگو می‌پندارید، از آن‌ها سؤال کنید که انسان چه وقت طعم مرگ را می‌چشد و یا باران چه وقت می‌بارد؟»

لبید در این ابیات نه تنها یکی از باورها و ادعاهای دروغین پیشگویی مردم دوره جاهلی را تکذیب می‌کند؛ بلکه از قدرت و عظمت خداوند سخن به میان می‌آورد که جز وی کسی از عالم غیب و مرگ انسان باخبر نیست.

صَادَفَنَّ مِنْهَا غُرَّةً فَأَصْبَحَهَا إِنَّ الْمَنِيَا لَا تَطِيْشُ سِهَامَهَا

(همان: ۱۱۱)

ترجمه: «گرگ‌ها از غفلت ماده گاو استفاده کرده و آن را با شکار بچه اش داغدار کردند. در حقیقت تیر مرگ به خطا نمی‌رود.»

لبید پس از وصف صحنه شکار وقوع مرگ را به تیری تشبیه کرده که هرگز به خطا نمی‌رود. از مجموع این ابیات می‌توان دریافت که باتوجه به اینکه لبید به «مقدر بودن مرگ» ایمان دارد؛ لذا بیشترین تعابیر و ترکیب‌های شاعرانه او با لفظ «منیّه» همنشین شده است، تعبی‌هایی چون «تراخت المنیّه»، «طوته المنیّه»، «إِنَّ الْمَنِيَّةَ مَوْعِدٌ عَلَيْكَ»، «ذَاقِ الْمَنِيَا»، «جَاءَتْنِي الْمَنِيَّةُ» و «إِنَّ الْمَنِيَا لَا تَطِيْشُ سِهَامَهَا».

الْمَنُونُ:

حروف «میم» و «نون» در اصل بر قطع و انقطاع دلالت می‌کنند. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵: ۲۶۷) و به این سبب، مرگ را «منون» نامیده‌اند که اشیا را ناقص می‌کند و از آن‌ها می‌کاهد. (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸: ۳۷۴) همچنین مرگ، منون نامیده شده به علت اینکه تعداد را کم می‌کند و

مساعدت و یاری را قطع می‌کند. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵: ۲۶۷) این لفظ یکبار در دیوان لبید ذکر شده است:

ما إن تُعْرِي المُنُونُ مِن أَحَدٍ لا والِدٍ مُشْفِقٍ وَ لا وَلَدٍ

(لبیدبن ربیع، ۲۰۰۴م: ۳۴)

ترجمه: «مرگ، هیچ کس - چه پدر مهربان و چه فرزند را - (از مصیبت‌ها) بی نصیب نمی‌کند.»
فعل «تُعْرِي» به معنی «ترک کردن و رها کردن» در همنشینی با «منون» بیان‌کننده فراگیری، عمومیت و حتمیت پدیده غیرقابل انکار مرگ در زندگی است.

الهَلَاك:

حروف «هاء»، «لام» و «کاف» در اصل بر کسر (شکستن) و سقوط (فروریختن و افتادن) دلالت می‌کنند؛ از این رو می‌گویند: «هَلِك المَيْت» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶: ۶۲ و ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ۵۰۳) واژه هَلِك با صیغه‌های متعدد هفت بار در دیوان لبید ذکر شده است:

وَ أَهْلَكَن يَوْمًا رَبَّ كِنْدَةَ وَ ابْنَهُ وَ رَبَّ مَعَدَّ بَيْنَ خَبْتٍ وَ عَرَعَرٍ

(لبیدبن ربیع، ۲۰۰۴م: ۴۶)

ترجمه: «روزی، پادشاه کنده (حجر پدر امرؤالقیس) و پسرش، و پادشاه معد (حذیفه بن بدر) را در میان سرزمین‌های خبت و عرعر نابود کردند.»
شاعر با ذکر پادشاهان و صاحبان قدرت و مقام بار دیگر به قدرت ویرانگر و فراگیر مرگ و حوادث روزگار و ضعف انسان در مقابل آن‌ها اشاره می‌نماید.

هَلَكْتَ عامِرٌ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا بِرِياضِ الأعرافِ إِلا الدِّيَارُ

(همان: ۵۰)

ترجمه: «قبیله عامر نابود شد و در بوستان‌های اعراف از آن‌ها جز آثار دیارشان چیزی باقی نماند.»

رَأَيْتَ ابْنَ بَدْرِدَلٍّ قَوْمِكَ فاعْتَرَفَ غداً رَمَى جَحشٌ، بأفوقٍ، مالِكا

بِحَيْرِكُمْ نَفْساً وَ خَيْرِكُمْ أبا أَعزُّهُمْ حَيًّا عَلَيْهِم وَ هالِكا

(همان: ۶۵)

ترجمه: «ای پسر بدر! ذلت قومت را دیدی، پس اعتراف کن به بامدادی که جحش، مالک را آماج تیر خود قرارداد؛ کسی که بهترین شخص، نژاده ترین و اصیل ترین فرد و بزرگوارترین انسان در میان زندگان و مردگان شما بود.»

فَمَتَى أَهْلِكَ فَلَا أَحْفِلُهُ بَجَلِي الْآنَ مِنَ الْعَيْشِ بَجَلٍ

(همان: ۹۶)

ترجمه: «هر وقت بمیرم به آن (مردن) اهمیتی نمی‌دهم. بهره الآن من از زندگی کافی است.» لبید در این بیت خستگی و آزرده‌گی خود را از زندگی و دنیا بیان و به بهره‌ای که تاکنون از زندگی برده، بسنده می‌کند؛ لذا هر وقت که مرگ به سراغش بیاید اهمیتی ندارد.

كُلُّ بَنِي حُرَّةٍ مَصِيرُهُمْ قُلٌّ وَ إِنْ أَكْثَرَتْ مِنَ الْعَدَدِ
إِنْ يُعْبَطُوا يُهْبَطُوا وَ إِنْ أَمُرُوا يَوْمًا يَصِيرُوا لِلْهَلَكِ وَ التَّكْدِ

(همان: ۳۴)

ترجمه: «افراد قبیله بنی‌حره سرنوشت‌شان (عمرشان)، کوتاه است؛ هرچند که شمارشان فراوان است و اگر دیگران بر آنان غبطه بخورند، می‌میرند و اگر روزی به آنان فرمان داده شود به سوی مرگ و هلاکت می‌روند.»

گفتنی است که فعل «هبط» در این بیت در معنای مرگ به‌کار رفته است؛ گرچه در اصل به معنی «افتادن و سقوط کردن» آمده است. این فعل از معنای قاموسی فراتر رفته و در بافت کلام در معنای مرگ استعمال شده است.

أَوْ لَمْ تَرِي أَنَّ الْحَوَادِثَ أَهْلَكَتْ إِرْمًا وَ رَامَتْ جَمِيرًا بَعْظِيمَ

(همان: ۱۲۱)

ترجمه: «آیا ندیدی که حوادث روزگار قبیله ارم را نابود کرد و حمیر را آماج حوادث بزرگ قرار داد.»

لبید در این بیت بار دیگر قدرت خداوند و ناپایداری انسان و دنیا را متذکر می‌شود و انسان‌ها را به عبرت آموزی از گذشتگان دعوت می‌کند.

الهُمُودُ:

حروف «هَاء»، «مِيم» و «دال» در اصل بر خمود (خاموشی و فروکش کردن) دلالت می‌کنند. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶: ۶۵) هَمْدٌ، يَهْمُدُ، هُمُودًا؛ یعنی مرد. همود به معنای مرگ و هلاکت

است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ۴۳۶) این واژه یکبار در دیوان لبید به صورت جمع مکسر «هامد» در مفهوم عبرت آموزی از گذشتگان آمده است:

و لَقَدْ بَلَّتْ إِرْمٌ وَعَادٌ كَيْدَهُ
فَهُمْ بِأَفْيِيَةِ الْبُيُوتِ هُمُودٌ
و لَقَدْ بَلَّتَهُ بَعْدَ ذَاكَ تَمُودٌ

(لبید بن ربیع، ۲۰۰۴م: ۳۲)

ترجمه: «اقوام ارم و عاد کید خداوند را آزمودند، ثمود هم بعد از آن، کید او را دیدند. (هنگامی که به مرگ یقین پیدا کردند) لباس هایشان را با چوب‌هایی بر روی عورت‌هایشان گرفتند سپس در صحن خانه‌ها مردند (در خاموشی فرورفتند).»
لبید در اینجا قدرت و بزرگی خداوند متعال را بیان می‌کند و انسانها را دعوت می‌کند که به سرنوشت قبایل ارم و عاد و ثمود بنگرند و پند و عبرت گیرند. در بیت مذکور «همود» در معنای «موتی» (مردگان) به کار رفته است.

نتیجه گیری:

بررسی واژگان مربوط به حوزه های معنایی گوناگون مادی (حسی) و معنوی (فکری، ذهنی و عقیدتی) می‌تواند راه حل مناسبی برای آشنایی با نظام فکری یک شاعر، ادیب و یا یک نویسنده باشد. با مطالعه و بررسی دیوان لبید بن ربیع شاعر بلندآوازه عرب دورهٔ جاهلی تلاش فراوان شد تا واژگان «حوزهٔ معنایی مرگ» گردآوری، تحلیل و تبیین معناشناختی شوند. حاصل این پژوهش را می‌توان در چند مبحث خلاصه نمود:

۱. لبید بن ربیع در نتیجه عمر طولانی و کسب تجربیات فراوان و رویارویی با مصایب و ناگواری‌های روزگار از جمله مرگ برادرش اربد، به شاعری مرگ اندیش و مرگ باور تبدیل شده است که با دقت و ظرافت تمام واژگان حوزهٔ مرگ را در اشعار خود به خدمت گرفته است. واژگان «الموت، الممات، اللل، الثواء، الحتف، الحمام، الخبال، العطب، الفیید، الفقد، الفقدان، الفاقد، الفقید، الفناء، الإفناء، المنیّه، المنون، الهلاک و الهمود» مهمترین واژگانی هستند که در اشعار لبید به کار رفته‌اند که بسامد هرکدام در متن مقاله ذکر شده است. استفاده فراوان و مکرر از این واژه‌ها بیان‌کنندهٔ دغدغه و دلمشغولی وی نسبت به پدیدهٔ مرگ است و از او شاعری حکیم و مرگ اندیش به نمایش گذاشته است.

۲. با تأمل در شعر لبید می‌توان گفت که وی مرگ را قضا و قدر الهی می‌دانسته، به آن باور داشته و عبرت آموزی از سرگذشت دیگران را به طور مکرر گوشزد می‌کرده است.

۳. یکی از ویژگی‌های برجسته سبک شعری لبید این است که در این حوزه معنایی، «نشان داری واژه‌ها» به خوبی ملموس و غیرقابل کتمان است.

۴. با تأمل در مجموعه واژگان حوزه معنایی مرگ در شعر لبید دریافتیم که واژگان «الموت والممات» بی‌نشان و ختنی هستند؛ اما بقیه واژه‌ها نشان دارند؛ یعنی دارای بار معنایی خاصی هستند که این امر ناشی از موقعیت‌ها و اوضاع حاکم بر متن است. همه واژه‌های نشان دار حوزه مذکور را با لفظ «مرگ» که ختنی اما واژه پایه است معنا می‌کنیم تا دقت نظر و چیره دستی لبید بن ربیع مشخص شود:

(الف) اللّٰل = مرگ ناشی از تفرقه و از هم پاشیدگی اتحاد.

(ب) الثواء = مرگ همراه با آرامش و بدون درد و ناراحتی.

(ج) الحتف = مرگ طبیعی و به دور از جنگ و میدان نبرد.

(د) الحمام = مرگ به معنی تقدیر و مرگ محتوم.

(ه) الخبال = مرگ در معنای هلاکت و تباهی و مرگ جنون آسا.

(و) العطب = مرگ در معنای هلاکت و نابودی.

(ز) الفید = مرگی که پس از دوران سرمستی و غرور و نشاط رخ می‌دهد؛ مانند مرگ پادشاهان وجوانان.

(یا) الفقد والفقدان والفاقد والفقید = به مرگ عزیزان گفته می‌شود.

(یب) الفناء = به مرگ پس از پیری گویند.

(یج) الإفناء = به مرگ ناشی از حوادث کوبنده و ویرانگر روزگار گفته می‌شود. این واژه معمولاً با ریب الزمان و ترکیباتی از این قبیل هم‌نشین می‌شود.

(ید) المنیّه = مرگ در معنای قضا و قدر الهی است.

(ل) المنون = به مرگی گفته می‌شود که در آن پیوندها گسسته می‌شود؛ از این روی در مورد عزیزانی چون پدر و مادر و فرزند گفته می‌شود.

(م) الهلاک = به مرگ و هلاکت پادشاهان و قبایل گفته می‌شود.

(ن) الهمود = مرگ در معنای «در خاموشی فرورفتن» است. این واژه دارای بار معنایی عبرت گرفتن از نابودی برق آسای اقوام پیشین است.

منابع و مأخذ:

۱. قرآن کریم.
۲. ابن فارس، احمد. (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*؛ ترجمه عبد السلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*؛ الطبعة الثالثة، بیروت: دار صادر.
۴. انیس، ابراهیم و دیگران. (۱۳۷۴ ش). *المعجم الوسیط*؛ الطبعة الخامسة، طهران: مکتب نشر الثقافة الإسلامیه.
۴. البستانی، بطرس. (۱۹۸۹م). *أدباء العرب فی الجاهلیه و صدر الإسلام*؛ بیروت: دارالجلیل.
۵. پالمر، فرانک. (۱۳۷۴ش). *نگاهی تازه به معنی شناسی*؛ ترجمه کورش صفوی، چاپ چهارم، تهران: نشر مرکز.
۶. حسام الدین، کریم زکی. (د.تا). *التحلیل الدلالی اجراءاته و مناهجه*؛ الجزء الأول.
۷. الراغب الاصفهانی، أبو القاسم الحسین بن محمد. (د.تا). *المفردات فی غریب القرآن*؛ تحقیق و ضبط محمد سیّد کیلانی، بیروت: دارالمعرفه.
۸. الزوزنی. (۱۴۰۵ق). *شرح المعلقات السبع*؛ الطبعة الأولى، قم: منشورات ارومیه.
۹. صفوی، کورش. (۱۳۸۳ش). *درآمدی بر معنی شناسی*؛ تهران: سوره مهر.
۱۰. ----- (۱۳۸۶ش). *آشنایی با معناشناسی*؛ چاپ اول، تهران: نشر پژوهش کیوان.
۱۱. ضیف، شوقی. (۱۴۳۱ق). *تاریخ الادب العربی*؛ الطبعة الثالثة، قم: ذوی القربی.
۱۲. عبد الجلیل، منقور. (۲۰۰۱م). *علم الدلالة أصوله و مباحثه فی التراث العربی*؛ دمشق: من منشورات اتحاد الكتاب العرب.
۱۳. عمر، احمد مختار. (۱۹۹۸م). *علم الدلالة*؛ الطبعة الخامسة.
۱۴. فاخوری، حنا. (۱۳۶۱ش). *تاریخ ادبیات زبان عربی*؛ ترجمه عبد المحمد آیتی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات توس.
۱۵. فتوحی، محمود. (۱۳۹۱ش). *سبک شناسی، نظریه ها، رویکردها و روش ها*؛ چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
۱۶. فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق) *العین*؛ چاپ دوم، قم: انتشارات هجرت.

۱۷. لبید بن ربیعہ. (۲۰۰۴م). *دیوان*: تحقیق حمدو طماس، الطبعة الأولى، بیروت: دار المعرفة.
۱۸. ----- (۱۹۹۳م). *دیوان*: شرح الطوسی، تحقیق حنا نصر الحتی، الطبعة الأولى، بیروت: دار الكتاب العربی.
۱۹. نور الدین، حسن جعفر. (۱۹۹۰م). *لبید بن ربیعہ العامری*: الطبعة الأولى، بیروت: دار الكتب العلمية.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال ششم، دوره جدید، شماره هفدهم، پاییز ۱۳۹۳

الحقل الدلالي للألفاظ الدالة على «الموت» في شعر لبيد بن ربيعة (دراسة دلالية)*

سيد محمود ميرزاي الحسيني

أستاذ مساعد بجامعة لرستان

كبرى خسروي

أستاذة مساعدة بجامعة لرستان

صبا نجم

ماجستير في اللغة العربية وآدابها

الملخص

قضية «الموت» هي من القضايا المهمة التي شغلت أذهان المفكرين وغيرهم ولاسيما الشعراء. فهناك هموم بالغة بالنسبة إلى الموت لدى الشعراء قبل الإسلام وبعده في الأدب العربي، والشاعر الجاهلي لبيد بن ربيعة هو الشاعر الذي تحدّث عن الموت كثيراً؛ لذلك نستطيع أن نقول إنّ الحقل الدلالي للألفاظ الدالة على الموت في ديوانه هو الحقل البارز الذي يدلّ على أنّه شاعرٌ اكتنّفه التفكير في الموت.

سعى الباحثون في هذه المقالة أن يدرسوا ألفاظ حقل الموت الدلالي منها «الموت، المنية، الحتف والحمام و...» مستفيدين من المعاجم اللغوية كلسان العرب ومقاييس اللغة وآراء علماء الدلالة ويكشفوا عن الدلالات السياقية لهذه الألفاظ في كلام الشاعر. إضافة إلى ذلك تمّت دراسة موضوع «التميّز المفرداتي» لهذا الحقل حتى تتبيّن الفروق بين الألفاظ المترادفة.

الكلمات الدلالية: لبيد بن ربيعة، الشعر الجاهلي، الحقول الدلالية، الموت، التميّز، عدم التميّز .

تاريخ القبول: ۱۳۹۳/۰۸/۲۰

* - تاريخ الوصول: ۱۳۹۳/۰۳/۲۶

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: mahmudalhosaini@gmail.com